نقل قول خبر

امیر سرتیپ خلبان یوسف قربانی
فرمانده هوانیروز ارتش

شهید، واژه مقدس و پاکی است که نصیب انسان‌های بزرگوار و انسان‌هایی می‌شود که با خدای خود معامله کرده‌اند. هر فردی این توفیق را ندارد که به شهادت برسد و بر این اساس، شهادت مختص انسان‌های پرتلاش، بی‌ادعا، ولایتمدار و بی‌ریا همچون شهید شیرودی است. ترویج مستمر جایگاه شهدا از منظر قرآن و روایات نخستین راه زنده نگه‌داشتن یاد و خاطر شهداست که باید با تبدیل کردن آن به گفتمان، آن را برای نسل جدید بازگو کرد. دفاع پرس

سردار حسین اشتری
فرمانده کل نیروی انتظامی کشور

پرسنل نیروی انتظامی کشور در مرزها، شهرها، روستاها و جاده‌ها برای امنیت کشور در حال خدمت هستند و بیش از ۱۳ هزار شهید تقدیم کرده‌اند که از این تعداد حدود ۸ هزار شهید در دفاع مقدس و بیش از ۵ هزار شهید در عرصه نظم و امنیت بوده است. خانواده شهدای فراجا افتخارشان این است که فرزندانشان هم در دفاع مقدس و هم بعد از آن در مقابله با اشرار و ضدانقلاب و قاچاقچیان ایستاده و جانفشانی کرده‌اند. امروز اگر مدافعان حرم و امنیت نبودند مواردی مانند حادثه شیراز بسیار اتفاق می‌افتاد، اینها قصد داشتند در جاهای دیگری هم امنیت را برهم بزنند اما موفق نشدند. ایسنا

خبر

تجلیل از بانوان شهید و جانباز حوزه پرستاری

اولین همایش کشوری تجلیل از بانوان شهید و جانباز حوزه پرستاری در سطح ملی، بهمن ماه سال جاری به میزبانی اداره بهداشت امداد و درمان نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی ایران برگزار خواهد شد.

امیر سرتیپ دوم پزشک حبیب صدر، رئیس اداره بهداشت، امداد و درمان نیروی زمینی ارتش، با بیان این خبر گفت: «زنان ایران اسلامی در دفاع از کشور و انقلاب در برهه‌های حساس تاریخی از جمله جنگ تحمیلی و مقابله با جنگ نرم دشمن حضور مؤثری داشتند.»

وی هدف برگزاری مراسم تجلیل از بانوان پرستار را پاسداری از خون بانوان شهید در جنگ تحمیلی و در حوزه پرستاری و همچنین گرامیداشت جانفشانی‌های کادر بهداشت امداد و درمان کشور دانست و افزود: «این همایش به میزبانی اداره بهداشت امداد و درمان نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی ایران برگزار خواهد شد و علاوه بر بانوان شهید و جانباز گروه پرستاری ارتش جمهوری اسلامی ایران، از بانوان شهید و جانباز تمامی سازمان‌ها که در دفاع‌مقدس حضور داشتند، از جمله سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، نیروی انتظامی، جهاد سازندگی، وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی و هلال احمر تجلیل خواهد شد.»

معرفی کتاب

رستم ایران‌شهر

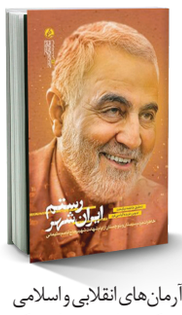

کتاب «رستم ایران‌شهر» به قلم فریده الیاسی‌فرد شامل خاطرات مردم سیستان و بلوچستان از روزهای شهادت حاج قاسم سلیمانی توسط انتشارات راه یار منتشر و راهی بازار نشر شد. این کتاب با تحقیق نیکبخت و قلم الیاسی‌فرد روایت خاطرات مردم سیستان و بلوچستان از روزهای شهادت حاج قاسم سلیمانی است. حاج قاسم سلیمانی، تجلی تمام آرمان‌های انقلابی و اسلامی مردم ایران بود و هست. مردم ایران در سوگ شهادت سردار بزرگ و پرافتخارشان، جلوه‌های بی‌نظیری از عشق و ارادت به پهلوان و قهرمان بی‌بدیل زندگی‌شان، خلق کردند. مردم خونگرم و ولایتمدار استان سیستان و بلوچستان هم که محبت ویژه‌ای به حاج قاسم داشتند، غرق در عزای این بزرگمرد شدند. سردار سلیمانی هم، به مردم خطه سیستان علاقه‌ای خاص داشت. این پیوند محبت، از سال‌های دفاع‌مقدس ایجاد شده بود، از لشکر ۴۱ ثارالله که حاج قاسم، فرماندهی آن را به‌عهده داشت. این لشکر از نیروهای ۳ استان کرمان و هرمزگان و سیستان و بلوچستان تشکیل شده بود که گردان ۴۰۹ این لشکر، از غیورمردان استان سیستان و بلوچستان بودند. شهید حاج قاسم میرحسینی از دلاورمردان استان سیستان و بلوچستان، قائم‌مقام حاج قاسم سلیمانی در لشکر ۴۱ ثارالله بود. در معرفی این کتاب آمده است: «رستم، شخصیت اسطوره‌ای است که فردوسی آن را آفریده بود اما پس از گذشت قرن‌ها، مردم ایران، پهلوانی را با چشمان خود دیدند که واقعی بود. افسانه نبود. قهرمان واقعی مردم ایران، سردار حاج‌قاسم سلیمانی بود؛ کسی که در همه زندگی‌اش جز بر خدا تکیه نداشت و همیشه در حال خدمت به مردم مظلوم بود.»

این کتاب با ۱۱۲ صفحه، شمارگان هزار نسخه و قیمت ۳۰ هزار تومان منتشر شده‌است.

مسابقات دهه فجر سال ۱۳۶۲ مقابل حریف ایتالیایی

صاحب دوبنده خاکی

روایتی از زندگی شهید اصغر منافی زاده؛ کشتی گیری که پهلوانی را به قهرمانی ترجیح می‌داد

گزارش

شهره کیانوش‌راد
روزنامه‌نگار

نامش زینت‌بخش ورزشگاهی در منطقه نازی آباد تهران است. شهید اصغر منافی‌زاده هم معلم بود و هم کشتی گیر اما همان زمان و در دهه ۵۰ کمتر کسی می‌دانست که او یکی از ملی‌پوشان کشتی و در رشته فرنگی نایب قهرمان شده است. برای منافی‌زاده، تحقق رؤیای نوجوانان علاقه‌مند به کشتی در اولویت بود و شاگردانش از او درس و منش پهلوانی می‌آموختند. بعد از ۴ دهه از شهادتش، فدراسیون کشتی ایران تصمیم گرفت تا این پهلوان عرصه ورزش و میدان نبرد را به نوجوانان نسل امروز معرفی کند. نفیسه زارعی که نوشتن کتاب «دوبنده خاکی» را بر عهده داشته پیش از این چند داستان کوتاه برای نوجوانان نوشته است. شناخت او از این گروه سنی در کنار فعالیت‌های تحقیقی و پژوهشی موجب شد تا در نوشتن این کتاب با قلمی داستانی مخاطب را به خواندن ترغیب کند. با او درباره این کتاب و اهمیت شناساندن شهدا به نسل نوجوان گفت‌وگو کرده‌ایم.

شهید اصغر منافی‌زاده متولد ۲۲ تیر ۱۳۳۴ بود. او بعد از گرفتن دیپلم به‌عنوان معلم ورزش در یکی از مدارس تهران مشغول به خدمت شد و تا قبل از آنکه داوطلبانه عازم جبهه شود معلمی بود که در کنار ورزش، خوی و منش پهلوانی را به شاگردانش آموزش می‌داد. منافی‌زاده، ۲۲ اسفند ۱۳۶۳، در جزیره مجنون عراق بر اثر اصابت ترکش به شهادت رسید. نفیسه زارعی در کتاب «دو بنده خاکی» که توسط انتشارات شهید کاظمی به چاپ رسیده، سال‌های ابتدای دهه ۶۰ را روایت می‌کند و درباره این کتاب می‌گوید: «فضای داستان، فضایی رئال و مختص نوجوانان و جوانانی است که به‌دنبال قهرمانی با منش پهلوانی هستند و کشتی به‌عنوان ورزش اول و محبوب ایران برای آنها جذاب است و اصل داستان هم روی این مهم می‌چرخد. داستان حول محور نوجوانی به نام ابی (ابراهیم) و رؤیای او برای قهرمانی شکل می‌گیرد و از مشکلات و موانع ابی (ابراهیم) برای رسیدن به این آرزو که می‌خواهد از آن دست بکشد شروع می‌شود. در خلال داستان پهلوان اصغر منافی‌زاده وارد می‌شود و با وجود حضورش در جبهه، مشکل ابراهیم را حل می‌کند.» نویسنده کتاب «دوبنده خاکی» درباره گمنام بودن شهید منافی‌زاده و لزوم معرفی به نسل نوجوان برایمان می‌گوید: «ادبیات پایداری بخشی از علاقه‌مندی و رشته دانشگاهی‌ام بود. در حوزه دفاع‌مقدس کارهای استادان بزرگی را مورد بررسی قرار داده بودم و زمانی که از طرف فدراسیون کشتی و آقای علیرضا دبیر دعوت به همکاری شدم، از میان چند شهید کشتی گیر، شهید منافی‌زاده را برای معرفی انتخاب کردم. این کشتی گیر، علاوه بر اینکه در عرصه داخلی روی تشک رفته بود، در میادین خارجی هم صاحب‌نام و مدال بود. دومین دلیل برای انتخاب این شهید، گمنام بودنش بود و متوجه شدم که تاکنون به زندگی این پهلوان با رویکرد نوجوان پرداخته نشده بود. او در جنگ تحمیلی ترجیح می‌دهد که کشتی و نایب قهرمانی جهان را رها کند و در میدان نبرد حضور پیدا کند و سرانجام در جزیره مجنون در اثر اصابت ترکش به شهادت می‌رسد.»

نسلی که هدفی جز دفاع از وطن نداشت

شهید منافی زاده، معلم تربیت بدنی یکی از مدارس جنوب شهر تهران بود که ارتباط فوق‌العاده صمیمی با نوجوانان مناطق خانی‌آباد و نازی‌آباد داشت. او حامی معنوی و مادی آنها برای جذب به سمت ورزش و حضور در باشگاه‌ها می‌شد. بچه‌هایی که در آن مناطق زندگی می‌کردند می‌دانستند که معلم و همسایه خود، نگاهی پدرانه به آنها دارد. او که خود طعم تلخ محرومیت را چشیده بود سعی می‌کرد تا با منش پهلوانی به دیگران کمک کند. همسر شهید منافی‌زاده در خاطراتش عنوان کرده که همیشه مبلغی از حقوق معلمی‌اش را به تهیه لوازم ورزشی برای نوجوانان عاشق کشتی اختصاص می‌داد. کافی بود با خبر شود یکی از شاگردانش هزینه ثبت‌نام در کلاس آموزش کشتی را ندارد یا برای خریدن دوبنده و کفش ورزشی دچار مشکل شده‌است. بلافاصله کمک می‌کرد تا آن نوجوان علاقه‌مند بتواند در تمرینات کشتی شرکت کند. در کتاب «دوبنده‌های خاکی» می‌خوانیم که شهید منافی‌زاده بچه‌ها را شیفته مرام و معرفت خودش کرده بود. زمانی که به شهادت می‌رسد یکی از نوجوانانی که در مراسم بزرگداشت شهید شرکت کرده می‌گوید: «انگار پدرم را از دست داده‌ام!» زارعی معتقد است: «امیدوارم معرفی پهلوان‌هایی مثل شهید اصغر منافی‌زاده و پرداختن به زندگی آنها در قالب کتاب مقدمه‌ای باشد برای فعالیت‌های فرهنگی و هنری دیگر مانند ساخت فیلم تا نوجوانان با شهدای دفاع‌مقدس بیشتر آشنا شوند. شهید منافی‌زاده از نسلی بود که روی خط ثابتی که محورش وطن و دفاع از ناموس و دفاع از دین است حرکت کردند و در این مسیر اتفاق بزرگی را رقم زدند. او و هم نسلانش جنگی ۸ساله را که بدون اینکه ذره‌ای از خاک وطن را به بیگانه بدهند، با نیروی جوانی، ایمان و عقیده‌شان پیش بردند. امیدوارم با این کتاب توانسته باشیم فرهنگ پهلوانی و فرهنگ ایرانی- اسلامی را از طریق این شهدای پهلوان به نوجوانان انتقال دهیم و بگوییم این شهدا از جنس شما بودند، نه یک پله پایین‌تر و نه بالاتر. شما هم می‌توانید در کنار قهرمانی، منش پهلوانی داشته باشید. ما شهدای ورزشکار بسیاری در کشورمان داریم که زندگی هر کدام از آنها می‌تواند مبنای تهیه کتاب یا ساخت فیلم شوند. اتصال بین نسلی یعنی ارتباط و آشنایی پهلوان این نسل با پهلوان نسل قبل. راه‌اندازی کمپین‌هایی مشابه «دوست شهید من» در حوزه ورزش می‌تواند خیلی کارساز باشد تا در بزنگاه‌هایی مانند حوادث اخیر، نسل جوان و نوجوان آنها را مبنای زندگی خود قرار دهند.»

مکث

برشی از کتاب «دوبنده خاکی»

تفاوت در نوع روایت و داستان که شهید از ابتدا در کانون داستان قرار ندارد، مهم‌ترین ویژگی کتاب «دوبنده خاکی» است، به‌طوری که مخاطب تا پایان فصل‌های نخست متوجه نمی‌شود قهرمان داستان یک شهید است و بعد از همراهی با قصه و درست در نقطه پایانی که زاویه دید و راوی تغییر می‌کند، متوجه اصل ماجرا می‌شود. در بخشی از این کتاب می‌خوانیم:

«جمعیت داخل سالن کیپ تا کیپ نشسته بود، صدای طبل و بوق و شیپور به بلندترین شکل ممکن زیر سقف سالن می‌پیچید و باعث می‌شد صدا به صدا نرسد. دو کشتی اول نوبت من نبود، اما با دقت به کشتی‌گیرها نگاه می‌کردم. برنده آنها باید با من مسابقه می‌داد، یادم بود که نباید به نقطه آسیب دیده حریف ضربه بزنم، بچه‌هایی که برنده می‌شدند روی دوش مربی خود به سالن استراحت می‌رفتند.

نوبت بازی من رسید، پسر جوانی که کمی درشت هیکل‌تر از من بود مقابلم ایستاد، داور بدن هر دوی ما را کنترل کرد، اضطراب داشتم، مربی حریف پشت سر هم او را تشویق می‌کرد. من روی تشک تک و تنها بودم، چقدر دلم می‌خواست اصغر آقا آنجا کنارم بود، با خودم گفتم: عیب نداره اِبی، الان آقا منافی و داداش عباس تو جبهه دعات می‌کنن.»

جلیل بورقی؛ قهرمان وزنه‌برداری که امکانات ورزشی برای دوستان جانبازش فراهم کرده است

هوای دوستان جانبازم را دارم

گزارش

مژگان مهرابی
روزنامه‌نگار

محکم و استوار ایستاده آنقدر که کسی متوجه نمی‌شود یک پای او مصنوعی است. وقتی ۲۰ سال داشت پایش را از دست داد؛ آن هم در میدان مین. این اتفاق تأثیر بدی در روحیه‌اش گذاشت. نمی‌توانست باور کند که دیگر مثل گذشته نمی‌تواند راه برود یا بدود. برای او که اهل ورزش بود و یک لحظه آرام و قرار نداشت پذیرش این اتفاق، سخت به‌نظر می‌رسید. اما جلیل بورقی توانست خیلی زود خود را با پای نداشته وفق دهد و بعد از طی دوره درمان دوباره به ورزش رو آورد تا امروز که خود مربی است و بیشتر وقتش را در باشگاه‌های ورزشی سپری می‌کند. جلیل بورقی قهرمان وزنه‌برداری است و مهم‌ترین کاری که این روزها انجام می‌دهد این است که شرایط ورزش کردن را برای دوستان جانباز و معلولش فراهم می‌کند.

از بچگی تا الان که پا به دوره سالمندی گذاشته همیشه پرتحرک بوده و هست. این را راز سلامتی خود می‌داند. تا قبل از اینکه به خدمت سربازی برود رشته بدنسازی را دنبال می‌کرد و در باشگاه‌ها یلی بود برای خودش. البته حالا هم از ظاهرش می‌توان پی برد که بدن ورزیده‌ای دارد. بورقی به دوران جنگ برمی‌گردد؛ «بعد از عملیات کربلای ۶ برای پاکسازی منطقه رفته بودیم که حین راه پای من روی چاشنی مین جهنده رفت و نتوانستم خودم را کنترل کنم. به هوا پرتاب شدم. ساعت ۹ صبح این اتفاق برای من افتاد و غروب رزمنده‌ها من را که بیهوش بودم به عقب انتقال دادند. چشم چپم هم پر از ترکش بود. من را به بیمارستان اهواز انتقال دادند و از آنجا به شیراز اعزام شدم. در آن جا پایم را قطع کردند و می‌خواستند چشم‌ام را تخلیه کنند که نگذاشتم.» بورقی را برای ادامه درمان به آلمان فرستادند. ترکش‌های زیادی در بدن داشت که آزارش می‌داد. آنها را با جراحی بیرون آوردند. شکاف‌های بزرگی روی بدنش وجود داشت که هر بار می‌خندید بخیه‌ها از هم باز می‌شد. درد زیادی را تحمل می‌کرد با این حال سعی می‌کرد به‌خودش مسلط باشد. بورقی به فداکاری همسرش اشاره می‌کند؛ «تازه ازدواج کرده بودم که مجروح شدم. همسرم جوان بود. می‌توانست همان موقع زندگی دیگری را شروع کند اما در کنارم ماند. خودش زخم‌هایم را پانسمان می‌کرد. با اینکه متوجه می‌شدم از دیدن جراحات حالش بد می‌شود.»

کوهی از مدال و حکم‌های قهرمانی

روزها از پی هم می‌آمدند و می‌رفتند. بورقی شرایط بهتری را پیدا کرده بود. با خود فکر کرد که اگر بخواهد زندگی یکنواختی را ادامه دهد حتما افسرده می‌شود. برای همین ورزش کردن را انتخاب کرد تا به مدد آن بتواند سلامت جسم و روح خود را حفظ کند. باقی ماجرا را از زبان خودش می‌شنویم: «نباید شرایط مایوس کننده‌ای را به‌وجود می‌آوردم. چون قبلا بدنسازی کار کرده بودم ترجیح دادم سراغ وزنه‌برداری بروم. سال ۶۹ نخستین مدالم را گرفتم. در کنار ورزش کار هم می‌کردم. قبل از مجروحیتم موتورسازی داشتم و همان شغل را ادامه دادم. اما چون مجبور بودم روی زانو بنشینم به زانوهایم فشار می‌آمد و به خرید و فروش موتور رو آوردم.» بورقی صحبت‌هایش را نیمه‌کاره گذاشته و جعبه‌ای را از داخل کمد می‌آورد. داخل جعبه تا دل‌تان بخواهد مدال است و حکم‌های قهرمانی. تعدادشان آنقدر زیاد است که نمی‌توان شمرد. می‌گوید: «تعداد زیادی از حکم‌ها را هم در انباری گذاشته‌ام.»

حمایت از جوانان معتاد برای ترک اعتیاد

کم‌کم زندگی او رونقی به‌خود گرفت و بورقی دیگر دغدغه مالی نداشت. او در باشگاه حضرت قمر بنی‌هاشم(ع) شهرری ورزش وزنه‌برداری راه‌اندازی کرد و از همه دوستان جانبازش خواست برای تمرین آنجا بیایند. بعد هم یک تیم ایجاد کرد تا همه در کنار هم بتوانند لحظات خوشی را داشته باشند. می‌گوید: «جانبازان و معلولان روحیه لطیفی دارند. اغلب‌شان پا به سن گذاشته‌اند. نمی‌گذارم هیچ‌کدام در خانه اعتیاد بمانند. خودم سراغ‌شان می‌روم و آنها را به باشگاه می‌برم. بدن آنها باید سلامت باشد. با ورزش می‌شود خیلی از بیماری‌ها را کنترل کرد. بعضی از جانبازان به سبب موج انفجار اعصاب تحریک‌پذیر دارند. باید دارو استفاده کنند. با همین ورزش مصرف داروی‌شان را کم کردند. در یک کلام هوای دوستان جانبازم را دارم.» بورقی خصلت پسندیده‌ای دارد که باعث شده مردم از کوچک و بزرگ دوستش داشته باشند. او هر جوان گرفتار اعتیادی را می‌بیند به جای اینکه طردش کند او را به کمپ‌های ترک اعتیاد معرفی کرده و حمایتش می‌کند. بعد هم شرایطی را مهیا می‌کند که بتواند با ورزش خود را از چنگال اعتیاد رها کند.

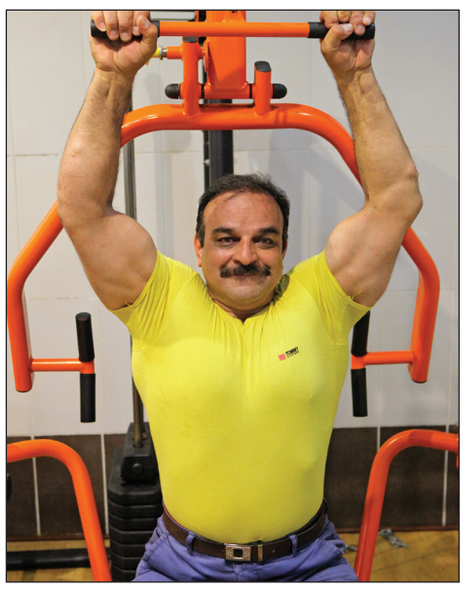

نگاه

شهروندی که «دانشجوی نمونه ایرانی» است

ادامه از صفحه اول

او نیز همواره تلاش می‌کرد تا به دیگران بفهماند که به ایرانی بودن خود افتخار کنند؛ فرقی نمی‌کند دانشجوی ایرانی باشد یا سرباز ایرانی، بسیجی باشد یا فرمانده. برایش این مهم بود که خود را فرزند انقلاب می‌دانست. همراه پدر بودنش برایش افتخار بود. همان سالی که در کنکور شرکت کرد و رتبه چهارم دانشگاه پزشکی شیراز را به‌دست آورد ولی به‌خاطر تبعید پدرش به دانشگاه هم نرفت، مدعای همین ارادت به ولایت است. با سلوک و رفتار خود ثابت کرد که ولایت‌پذیر بودن تنها به حرف نیست؛ حتی سال‌های بعد که با دانشگاه فرانسوی مکاتبه کرد و قبول شد و پذیرش دانشگاه کشور اروپایی را گرفت و نرفت نیز نشان از ارادت به ایران و اعتقاد قلبی‌اش به اسلام دارد.

نواندیشی و نوآوری، او را به‌خود خواند، از اضطراب بیهوده زمان، دور شد، از ازدحام لحظه‌های پوشالی کناره گرفت و صاحب اراده‌ای شد که تکیه‌گاه تراوش اندیشه‌هایش شدند تفکر و تعقل؛ مجذوب ذهن جست‌وجوگرش بودند. آقا مهدی، دانشجوی جوان و پاک دانشگاه نرفته ما ایرانیان سخنانی ماندگار برجای گذاشت تا تاریخ، تاریخ است روایت‌گر خاطره‌هایش باشد چون بارانی در کویر دلتنگی‌های هم‌رزمانش همیشه طراوت و تازگی عطر باران بر سفال‌های ترک خورده را تداعی می‌کند... به دانشگاهی رفت که هر لحظه‌اش درسی جدید بود، صدای استادانی را شنید که تاریخ هیچ حماسه‌ای به خود ندیده است. فریادهایی که گاهی از زیر آوارهای کلاس درس برمی‌خاستند؛ فریادهایی که گاهی از گهواره نوزادانی بلند می‌شدند و نواهایی که در لحظه جان دادن، سمفونی عشق و ایثار را هجی می‌کردند؛ همدلی و همراهی‌اش با مردم زمانه خود هرگز فراموش نمی‌شود. دانشگاه نرفته‌ای که استاد بسیاری از فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌های داخل و خارج شده بود. ۸ فصل شیدایی ایران اسلامی را با رها دلی‌هایش ره توشه دانشجویان عاشقی کرد که قدم در راه عشق به وطن نهاده بودند. اهورا مردی بود از جنس همه جوان‌های ایرانی با اندک تفاوتی در همدلی و ایستادگی و دل‌دادن به مقتدا و رهبرش... دلیلش را شاید خیلی‌ها ندانند و شاید هم بدانند و به روی خودشان نیاورند، اما چون پیر و مرادش امام دل‌ها رحمت‌الله علیه فرموده بود که فارغ‌التحصیلان اروپا تحصیل کرده هم به ایران بیایند از رفتن منصرف شد و مسیر زندگیش را براساس دستورات ولی فقیه زمان خود تنظیم کرد، به نهادهای مختلف رفت و با گروهی صدنفره به دانشگاه اصلی آن روزها رفت. دانشگاهی که سیلابس‌ها و سرفصل‌های درسی‌اش با دانشگاه‌های کشور فرق می‌کرد؛ ایثار و شهادت و شجاعت و دلدادگی عنوان‌های اصلی درسش بود. در دانشگاهی ماند که ناظر امتحاناتش خداوند بود و مربیانش سیزده‌ساله‌هایی که نارنجک به کمر می‌بستند و نوجوان‌هایی که شناسنامه‌هایشان را دست کاری کرده بودند تا امروز من و تو بتوانیم به داشتن شناسنامه ایرانی خود افتخار کنیم. فارغ‌التحصیل دانشگاهی شد که ۸ سال زمان فارغ‌التحصیلی‌اش بود؛ مردی از جنس همه مردان خوب و مسلمان وارد دانشگاهی شد که گوی سبقت در جان به جانان تسلیم کردن افتخار بزرگی بود. دانشگاهی که واحدهای عملی‌اش در بین دانشجویان، رقابتی شدید داشت؛ روی مین خوابیدن و معبری برای عبور دیگران شدن افتخاری بزرگ بود. شناسایی رفتن امتیازی بود، برای او که مشتاق شهادت بود و سرانجام فارغ‌التحصیلی‌اش لباس مقدس رزم بود و عطر خون پاکی که بدون هیچ منتی برای رضای خدا بر بدن نقش می‌بست. در بیست‌وهفتم آبان ماه هر سال در تاریخ این سرزمین، یادآور سالروز شهادت فرمانده لشگر همیشه قهرمان ۱۷ علی‌ابن‌ابیطالب علیه‌السلام است و نام آقا مهدی بر تارک نام ۶هزارو۹۰ شهید استان می‌درخشد.

یادداشت

علی‌الله سلیمی؛ روزنامه‌نگار

مروری بر کتاب «امواج اراده‌ها» به قلم راضیه عزیزی

روایت خودکفایی و پیشرفت ایران اسلامی

کتاب «امواج اراده‌ها» به قلم راضیه عزیزی، خاطراتی از توان و اراده ایرانی به سمت خودکفایی و پیشرفت است که از سوی انتشارات راه‌یار چاپ و منتشر شده است. این کتاب که گردآوری و تدوین آن توسط میلاد حبیب و پژمان عرب صورت گرفته، نخستین عنوان از مجموعه آثار ناشر در رده تاریخ شفاهی پیشرفت انقلاب اسلامی یا «ایران پیشرفته» به شمار می‌آید. امواج اراده‌ها دست‌چینی از خاطراتی است که به کالبدشکافی گوشه‌ای از دستاوردها و پیشرفت‌های درخشان انقلاب اسلامی می‌پردازد و می‌خواهد به ما بگوید از چه راهی آمده‌ایم و کجا ایستاده‌ایم و به کدام سو باید برویم. تمام خاطرات مستندی که پیشرفت‌ها و دستاوردها را اثبات می‌کردند، لابه‌لای خبرها و تحلیل‌های روزمره و کلیشه‌ای گم شده بودند و پیداکردن و بیرون کشیدن آنها کار سخت و البته مهمی به‌نظر می‌رسید. خاطرات فراوان و متنوع بودند. گاهی جنسشان نظامی بود و گاهی هسته‌ای، گاهی پزشکی و گاهی صنعتی، گاهی حرف از فناوری‌های دانش‌بنیان به میان می‌آمد و گاهی هم مدیریت و دیپلماسی. هرچند خاطرات گردآوری شده تمام آنچه باید باشد نیست؛ اما به‌قدر وسع، تلاش کردیم تا مجموعه متنوعی از خاطرات را جمع‌آوری و بازنویسی کنیم تا با مرور آن‌ها، اندک حسی به اراده و توانمندی مردان و زنان این سرزمین پیدا کنیم و راه رسیدن به حقایق برایمان هموارتر شود. خاطرات براساس موضوع، در ۵ فصل شامل «صنایع نظامی»، «صنعت هسته‌ای»، «علوم پزشکی»، «دیپلماسی و مدیریت» و «فناوری و صنعت» گردآوری شده است. در این میان موضوعاتی وجود دارد که پیشرفت‌های حاصل شده در آن بخش، به‌صورت ویژه با شخصیت‌های دانشمند و با اراده فعال در آن حوزه گره خورده است. بنابراین، بعضی از خاطرات به بررسی ابعاد شخصیتی آنها اختصاص یافته است. باوجود این، محور بخشی از خاطرات اشخاص هستند؛ اما برای حفظ وحدت و نظم ساختاری کتاب، چینش آنها براساس موضوع انتخاب شده است. خواندن کتاب امواج اراده‌ها برای علاقه‌مندان به تاریخ شفاهی انقلاب اسلامی توصیه می‌شود. در بخشی از کتاب «امواج اراده‌ها» می‌خوانیم: «بنده چندبار پیشرفت‌های سلول‌های بنیادی را در چند سخنرانی بر زبان آورده بودم. دانشمندان کشور و بعضی از دانشگاه‌ها به من نامه نوشتند: «آقا، این قضیه را شما این‌قدر نگویید، این واقعیت ندارد. این‌جور نیست. اینکه می‌گویید در سلول‌های بنیادی پیشرفت کرده‌اند و در شبیه‌سازی، کلونینگ، دارند تمرین و کار می‌کنند، باور نکنید. چنین چیزی اتفاق نیفتاده و نخواهد افتاد.» بعد که گوسفند شبیه‌سازی شده را جلوی چشم همه قرار دادند، بعد که در سمیناری که تشکیل دادند، دانشمندان معروف دنیا، زیست‌شناس‌های درجه یک دنیا آمدند مصاحبه کردند و تصدیق کردند که پیشرفت‌ها، پیشرفت‌های محیرالعقولی است، آن وقت یک عده از دیرباورها، باور کردند.»